

گزارش ویژه برنامه در مسیر پیشرفت

ویژه چهل و چهارمین سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی

با موضوع: بررسی بازنمایی حضور اجتماعی زنان در سینمای ایران

با محوریت نقد و بررسی فیلم‌های جشنواره فیلم فجر

گفتگو با خانم پرستو علی‌عسگرنجد

نویسنده، روزنامه‌نگار و فعال حوزه رسانه

گاهنامه صدا، اولین و تنها نشریه حوزه زنان دانشگاه امیرکبیر
سردبیر: مریم مهربان

صاحب امتیاز: انجمن اسلامی دانشگاه
مدیر مسئول: فرناز اینانلو



زنان عنصر حداقلی سینما

رسانه می‌تواند محمل بسیار مهم و پررنگی برای انتقال اندیشه و معنا باشد و اگر بتواند اتصال مناسبی با بدنه جامعه برقرار کند، کارکرد بسیار موثری را می‌تواند در رشد اجتماعی ایفا کند. با این توضیح هم سینمای نخبگانی و هم سینمای زرد مخاطب حداقلی خواهند داشت و از سوی دیگر سینمایی که همه‌فهم باشد و معنا را در یک چارچوب و فرم خوب به درستی منتقل کند، حتی اگر عنوان سینمای نخبگانی را هم یدک نکشد، می‌تواند مورد توجه جامعه نخبگانی قرار گیرد.

سینمای ما پستی بلندی‌های زیادی داشته‌است، با سیاست آمیخته شده و دوران اوج و فرودی را تجربه کرده‌است؛ اما وقتی پای مقوله زنان به میان می‌آید، تمام معادلات به هم می‌ریزد. وقتی از منظر زنان به سینما نگاه می‌کنیم، درمی‌یابیم که کمیت معنا بسیار بسیار لنگ است. این سینما بسیار حداقلی عمل کرده‌است. نه توانسته‌است بازتاب‌دهنده جامعه زنان باشد و نه بازنمایی خوبی از اقشار مختلف داشته‌باشد. منظور اصلاً این نیست که زن چادری در سینما بوده یا نه؛ زن بی‌حجاب بوده یا نه؛ مسئله حضور زن در سینما مغفول است؛ زن بماهو زن است. افراد بسیاری هستند که ادعای دغدغه زنان دارد اما وقتی به کارنامه‌ها نگاه می‌کنیم، می‌بینیم کسانی که روی این موضوع کار کرده‌اند بسیار کم‌اند و در همین آثار محدود هم خیلی کم پیش می‌آید که پرداخت درستی به مسئله زن اتفاق افتاده باشد. سینمای ما از سال‌های ابتدایی به شدت مردانه بوده‌است. کارگردان‌های کمی بوده‌اند که بخواهند روی موضوع زن کار کنند؛ همان تعداد هم میلشان بیشتر به سمت بازنمایی آسیب‌های اجتماعی زنان بوده‌است. البته من هم اگر یک کارگردان خانم بودم با این بودجه کم ترجیح می‌دادم به دردها و آسیب‌ها پردازم. این دست‌فرمان تا جایی مناسب بود اما از آنجا به بعد افراد و هنرمندان در سینما به تکرار حرف یکدیگر پرداختند و تنها برشی از زنان بود که این برش اصلاً آینه تمام‌نمایی برای نشان دادن همه زنان ایران نبود. در نتیجه امروز در ۱۴۰۱ با مخاطبی روبه‌رو هستیم که اصلاً نقش خودش را بر پرده سینما نمی‌بیند؛ توگویی کاملاً آگاه است که در حال فیلم‌دیدن و نقش‌دیدن است؛ نمی‌تواند با زنی که در پرده سینما می‌بیند احساس هم‌ذات‌پنداری کند؛ چون آن زن نسخه‌ای تقلیل‌یافته یا اغراق‌شده‌ای از اوست. وقتی به سراغ زن خانه‌دار به معنی خانواده‌دار می‌رویم، زنی که عهده‌دار مسئولیت خانواده

است، اوضاع خیلی بحرانیست و خیلی وخیم‌تر از چیز است که تصور می‌شود؛ چراکه از اساس این زنان برای کارگردان‌های مرد و زن محلی از اعراب ندارد؛ جذابیتی ندارد. کارکرد زن خانواده‌دار در سینمای ایران صرفاً پرکردن اجزای فیلم‌نامه است. به عبارتی وقتی آدم‌ها از بیرون به خانه می‌آیند؛ باید یک نفر در خانه منتظرشان باشد؛ یک نفر باید میز شام را بچیند؛ یک نفر باید موقع تمیزکردن میز و صندلی‌ها دو تا دیالوگ بگوید. این همان کارکردی است که برای زن خانه‌دار متصور می‌شوند. هرچند به شدت از دوگانه زن خانه‌دار و شاغل گریزانیم؛ اما اگر بسیار حداقلی نگاه کنیم و این موضوع را مطرح کنیم و به سراغ زن شاغل در سینمای ایران برویم، می‌بینیم که این زن اصلاً هویتی را که مرد شاغل در فیلم‌ها دارد، ندارد. توگویی با زن‌بودنش از قبل توافق شده‌است که نقش پررنگی نخواهد داشت.

ارزیابی من از سینمای زن اصلاً ارزیابی مثبتی نیست؛ اگرچه نمی‌توانیم کلی صحبت کنیم و از روی بعضی آثار بگذریم. باید بررسی موردبه‌مورد داشته‌باشیم تا بفهمیم چقدر من قضاوت درستی داشته‌ام.

جشنواره فیلم فجر

با توجه به بازی‌های سیاسی بی‌مزه این جشنواره و ادواطوارهای سلبریتی‌ها در این دوره، این دوره از جشنواره خیلی پرور و غنی نیست. از ۲۴ فیلم که در جشنواره حاضرند، ۱۸ فیلم‌اولی داریم. کارگردان‌های نام‌آشنایی هم که در جشنواره هستند، متأسفانه حضور درخشانی نداشتند. کلاً با جشنواره خیلی تنک و کم‌مایه و بی‌رمقی روبه‌رو هستیم؛ اما به هر حال ۲۴ فیلم پیش روی ماست که حاصل یک سال تلاش عواملشان است و قصد بررسی آنها را داریم؛ کمااینکه در سال پیش رو قرار است همین فیلم‌ها را به نوبت بر پرده سینما ببینیم. با این حساب می‌توان پیش‌بینی کرد که سینمای مرده‌ای در سال آینده خواهیم داشت؛ تا اینکه ببینیم آدم‌هایی که فعلاً تصمیم گرفته‌اند اثرشان را از جشنواره بیرون بکشند، در سال آینده چه خواهند کرد و سینمای جذاب‌تری را برای ما رقم می‌زنند یا نه.

پرونده باز است/ کیومرث پوراحمد

به نظر من این فیلم از ضعیف‌ترین و بدون‌تعارف‌ترین افتضاح‌ترین فیلم‌های تاریخ سینمای ایران است. وقتی از دریچه زنان به آن نگاه کنیم، مرزهای افتضاح بودن را در هم می‌شکند. بازیگر زن این فیلم، خانم نسیم ادبی است که نقش مادر مقتول را دارد و جز اولیای دم است. نسیم ادبی را در این اثر در دو سکانس به

مادرانه‌تان فکر کنید. چقدر احتمال دارد زنی که دو سال بچه‌ای را در آغوش گرفته، زنی که با هزار تلاش و دروغ و دغل به این موقعیت رسیده و توانسته بچه‌دار شود، چنین گزینه‌ای برایش فعال شود؟ مطرح‌شدن این گزینه در میانه فیلم به ما نشان می‌دهد که کارگردان اصلا فهمی از جهان مادرانه نداشته‌است؛ اصلا فهمی از نقش مادری نداشته‌است. **فیلم درباره مادرانگیست اما**

از معنای مادرانگی تهیست.

کت چرمی / حسین میرزا محمدی

یکی از آثار خوب و چفت‌وبست‌دار جشنواره است. استخوان‌دار است. اگرچه شخصیت اول مرد آن با بازی درخشان جواد عزتی بسیار خوش بر صحنه می‌درخشد، اما باز هم کمیت زنانگی در این اثر لنگ است. **انگار در چند سال اخیر در سینمای ما توافق شده زن‌ها ناکامی‌های قصه را به دوش بکشند.** انگار زن‌ها

مسئول رنج‌ها، آلام، بدبختی‌ها و کم‌آوردن‌ها هستند. شما زن پویا، موثر و کارآمد را بر پرده سینما نمی‌بینید و خبر بد اینکه اگر هم قرار باشد چنین تاثیری از چنین زنی ببینید، مطمئن باشید چادر سرش نخواهد بود؛ محجه نخواهد بود؛ مگر اینکه قرار باشد به روایت همسران شهدا پردازیم که آنجا هم حتی اگر شخصیت اصلی فیلم در جهان واقعی قبل از شهادت همسرش، بدون چادر اما محجه بود، کارگردان از ترس قضاوت، ترجیح می‌دهد طره‌ای از مو را بیرون بگذارد تا متهم نشود. درباره هناس صحبت می‌کنم.

ما زنان، من، شما، مادر و خواهر شما بر پرده سینما نیستیم، صدایی از ما در سینما شنیده نمی‌شود. ما در کت چرمی کجاییم؟ انگار قرارداد این است که هر وقت بخواهیم به سراغ بدترین و تلخ‌ترین روایت‌های هستی برویم، آنجا باید یک زن قربانی و شکست‌خورده نابودشده‌ای وجود داشته باشد که کارگردان بتواند بار آن را بر دوشش بگذارد. در کت چرمی یک بازیگر نوجوان و جوان داریم که این دختر بسیار هم درخشان بازی کرده‌است. در بهزیستیست و در همان کمپ محل زندگی‌اش، آلوده به مواد مخدر شده‌است. شناسنامه این دختر چیست؟ در صحنه‌ای به جواد عزتی می‌گوید: «ببین من تا حالا تو زندگی‌ام بابا به خودم ندیدم. من بابا نمی‌دونم چه.» این از همان بدو کار که شالوده زندگی خانوادگی از هم پاشیده‌است. مادر این دختر کجاست؟ زندان. چرا؟ نمی‌توانم داستان را لو بدهم؛ حیف می‌شود. وقتی جواد عزتی سراغ مادر می‌رود که ببیند کجاست و چه می‌کند، مادر می‌گوید که «من اصلا دختری به اسم ثریا ندارم» مادر کاملا پس می‌زند. حتی از سر خشم، حتی از سر دروغ، حتی برای محافظت از بچه، چقدر واقعیت این تصویر؟ بیایید از واقعی‌بودنش هم عبور کنیم. عامل بدبختی زندگی این دختر کیست؟ مادرش که پانته‌آ پناهی‌ها نقشش را بازی می‌کند. چرا؟ چون یک آقای مفرنگی هم‌پایه اوست در مصرف مواد مخدر. یک مادر مصرف‌کننده که یک دختر قربانی دارد که در بهزیستی بزرگ شده‌است. یک زن که نتوانسته زندگی خانوادگی خود را حفظ کند. زنی که هیچ نقشی در تربیت فرزندش نداشته‌است. زنی که اذعان می‌کند: «دوساله از دخترم بی‌خبرم و نمی‌دونم چی می‌پوشه و چیکار می‌کنه و کجا می‌خواهه.»



شما معرفی می‌کنم. سکانس اول- خواهر مقتول لباس برادر را از چوب رختی برمی‌دارد و متوجه می‌شود بوی ماری‌جوآنا می‌دهد. با تشر و دعوا به سمت برادر می‌رود و او را بازخواست می‌کند. مادر به سمت آنها می‌رود و می‌گوید: «من اینجام؛ تو حرف نزن، تو چیزی نگو.» برای من که یک مادرم، تماشای این صحنه از نظر تربیتی نکته درستی است. وقتی پای امور تربیتی وسط باشد، ما مداخله می‌کنیم بین دعوای خواهربرادری. با دیالوگ بعدی نسیم ادبی، آب جوش روی سر ما خالی می‌شود: «ولش کن پسر عزیزم رو. چیکارش داری؟» خواهر می‌گوید که پسر گل مصرف کرده دیشب و مادر می‌گوید که «ولش کن خودش درست می‌شود پسر درس‌خوانم.» مادر کور! مادر بی‌حاصل! مادر حواس‌پرت! مادر بچه‌لوس‌کن! مادر بچه‌خراب‌کن! نسیم ادبی این شخصیت را در فیلم به ما نشان می‌دهد.

سکانس دوم- وقتی در نقش ولی دم حاضر می‌شود، کاملا منفعل و بی‌نقش است؛ حتی وقتی می‌خواهد رضایت بدهد. یک سکانس کاملا شعاری در فیلم پرونده باز است داریم که نسیم ادبی می‌گوید: «نقش مادر، حق مادر در زندگی چیست؟ مگر من این بچه را شیر ندادم؟» **شعارها سر جایشان هستند**

ولی نقش‌ها سر جایشان نیستند. مادر در پرونده باز

است مادرانگی ندارد. مادر در زندگی بچه نقش پررنگی ندارد. بچه پر از آسیب‌های اجتماعی است ولی مادر در رفع آنها نقشی ندارد. داعیه حقوق زنان در این اثر هست اما ردپای حقوق زنان در این اثر نیست. این کیومرث پوراحمد از کیومرث پوراحمد دوران خوش قصه‌های مجید فاصله بسیاری دارد.

آنها مرا دوست داشتند / محمدرضا رحمانی

این هم یکی دیگر از فیلم‌های ضعیف جشنواره است. این جشنواره انقدر فیلم ضعیف دارد و ضعیف اندر ضعیف است که دیگر نمی‌دانم چطور توصیفشان کنم. این فیلم بیشتر از آنکه شبیه به یک فیلم سینمایی باشد، به یک سریال تلویزیونی شباهت دارد که به زور در قالب سینما قرار گرفته است.

دختری که نقش اول این فیلم را بازی می‌کند به عنوان یک مادر، دختری است که توانایی مادرشدن ندارد و با کمک یک رحم اجاره‌ای مادر می‌شود. پس از مدتی متوجه می‌شود که بچه عوض شده‌است. چنین قصه و ضرباهنگی می‌تواند پتانسیل بازیگر زن را کاملا شکوفا کند. اگر من و شما قرار باشد این داستان را تعریف کنیم و بگوییم من نمی‌توانم مامان بشوم و می‌روم ۳ میلیارد هزینه می‌کنم با یک رحم اجاره‌ای در شرایط آزمایشگاهی مادر می‌شوم و بعد متوجه می‌شوم بچه من عوض شده و بچه دیگری به من داده‌اند. من در تعریف کردن این ماجرا احتمالا کلی اشک خواهم دید و کلی برافروخته خواهم شد و ریتم به قصه خواهم داد؛ اما اثری که ما بر پرده سینما دیدم، جز اشک‌های بی‌حاصل و بی‌جای بازیگر اصلی-که کار اولش هم هست- هیچ چیز دیگری به ما نمی‌بخشد؛ نه عواطف و احساسات مادرانه به درستی به تصویر کشیده شده‌است؛ نه نقش مادری خودش را درست به ما نشان می‌دهد. وقتی زن متوجه می‌شود که بچه‌ای که به داده‌اند، فرزند خودش نیست، بلافاصله این گزینه را در نظر می‌گیرد که می‌تواند بچه را به بهزیستی بدهد. یک لحظه به خودتان و حس

های پاور / هادی محمدپور

این فیلم بر اساس زندگی شهید منصور ستاری ساخته شده است. اثر دیگری نیز به نام منصور درباره زندگی ایشان ساخته شده است. هر چقدر که منصور موفق و درخشان است، این یکی عرصه‌های جدیدی را از فیلم شل زرد آبی درنور دیده است. تماشای آن برای مخاطب عادی ممکن است صحنه‌های هیجان‌انگیزی نیز داشته باشد؛ اما متأسفانه از سطح یک فیلم حداقلی پا را فراتر نمی‌گذارد. وارد نقد سینما نمی‌شوم. در های پاور مقداری به نقش زن معمولی ایرانی نزدیک می‌شویم. همسر شهید ستاری که سپیده خداوردی نقشش را بازی می‌کند، یک مامان معلم است که در غیاب همسرش خیلی خوب از پس زندگی خانوادگی برآمده و حواسش هست حقوق بچه‌ها را از پدر مطالبه کند. حواسش هست که بگوید: «منصور، مدرسه سورنا اردوی پدرپسری دارد و تو حتما باید باشی.» وقتی منصور می‌گوید: «کار ما معلوم نیست و ما نظامی هستیم.» می‌گوید: «منصور، بچه‌مونه!» این مادر، آن مادر مقتدر موثر دوست‌داشتنی است که با کلام نرم خودش می‌تواند نیازهای اعضای خانواده را مرتفع کند و گردآورنده اعضای خانواده باشد. با اینکه واقعا از تماشای فیلم های پاور لذت نبردم، از تماشای سپیده خداوردی در نقش مادر خوشحال شدم.

مدت زیادیست که در سینمای ما به تصویر کشیدن یک صحنه نمازخواندن، شاخ گول شکستن است. کارگردان‌های زیادی هستند که می‌دانند باید هزینه زیادی بپردازند تا یک صحنه سربه‌سجده‌بردن نشان دهند. یکی از صحنه‌های خوبی که ما می‌بینیم، صحنه‌ایست که این زن نماز می‌خواند و همسرش می‌آید و از او می‌خواهد که برایش دعا کند و آرامش صحنه به مخاطب

نیز منتقل می‌شود. اجازه دهید گلایه بکنم که چرا جایی که قرار است به مسئله زن بپردازیم، انقدر بی‌سوادانه با فرم مواجه

می‌شویم؟ که یک جا هم که زن معمولی ایرانی به تصویر کشیده شده است، اثر، اثر به درد نخوری است و نمی‌توانیم به کسی بگوییم که هزینه مادری و زمانی بدهد و اثر را تماشا کند.

انیمیشن بچه‌زنگ / هادی محمدیان، بهنود نکویی، محمد جواد جتی

امسال تنها انیمیشن جشنواره بچه‌زنگ است. نازیباترین کاراکتر آن، مادر است. تقریباً ۹۹٪ خانم‌های چادری ما این شکلی نیستند و این طور چادر نمی‌پوشند. خیلی زشت تصویر سازی شده است. من به شدت پشت انیمیشن‌های وطنی هستم؛ اما گلایه دارم، داد و بیداد دارم. چرا این شخصیت مادر اینطور است؟ چند درصد چادری‌ها اینگونه چادر سر می‌کنند؟ وقتی کار برای کودک است، باید به جلوه و زیبایی توجه کنیم. منظور قطعا خوشگل و عشوه‌گری و... نیست؛ اما زیبابودن و دلنشین‌بودن مسئله است. اگر داری ریسک قضاوت‌شدن را به جان می‌خوری و مادر چادری در اثرت جای می‌دهی، باید حداقل زیبا باشد که بچه حس خوبی نسبت به آن مادر داشته باشد، از مادر چادری خودش خجالت نکشد. یک صحنه هست که مادر نماز می‌خواند و از صمیم قلب برای فرزندش دعا می‌کند. فقط همین! مادر نقش خاصی ندارد. فیلمنامه با حضور مادر پیش

می‌رود ولی مادرانگی خاصی ما نمی‌بینیم.

آن طرف دنیا چه خبر است؟

یک انیمه داریم به نام جنگ‌های تابستانی. ژاپن اقتضات فرهنگی، آیینی و دینی بسیار متفاوتی از ما دارد؛ اما به اندازه ما شرق دوست‌دار خانواده است. در این انیمه ما مادر بزرگی را می‌بینیم که نماینده کامل زنان ژاپنی است. یک زن مقتدر، باهوش، قوی، جسور و بسیار خوش‌فکر و کیاس که بزرگ‌ترین بحران کشورش را مدیریت می‌کند؛ آن هم فقط با کمک خانواده و روابطش. این زن معلم بوده و با شاگردانش روابطی دارد و آنقدر نفوذ دارد و اثرگذار است که به راحتی می‌تواند همه را بر خط بکند تا به دادش برسند. وصیتی که مادر بزرگ به فرزندانش می‌کند این است که شب اول پس از مرگش همه خانواده دور هم جمع شوند و غذا بخورند. ببینید چقدر استعاری و قشنگ است. دور هم قرار گرفتن و باهم غذا خوردن، آیین خانواده را زنده می‌کند، بندهای بریده‌شده را دوباره به هم پیوند می‌دهد و خانواده هویت خودش را به عنوان مهم‌ترین واحد اجتماع پیدا می‌کند و مسائلش را حل می‌کند. دنیا دارد از مادرانگی با قدرت استفاده می‌کند؛ اما ما اینجا انقدر نمونه موفق داریم و از هیچ‌یک استفاده نمی‌کنیم.

ما کجای سینمای ایرانیم؟

این نشست اصلا قرار نیست بگوید ما آسیب اجتماعی نداریم یا آسیب در حوزه زنان نداریم؛ خیر. همه ما از لجنی که کف جامعه هست، در ایران و آمریکا و انگلیس و همه‌جا هست، خبر داریم و قرار هم نیست دست‌وپای هنرمندها را ببندیم و بگوییم راوی آسیب‌های اجتماعی نباشند چون ما دوست نداریم. اصلا قرار نیست چنین چیز لوسی بخواهیم. فقط دنبال اینیم که بدانیم ما کجای سینمای ایرانیم؟ در فیلم‌هایی که در ۱۰ سال اخیر ساخته شده‌اند، مامان من کجاست؟ یک زن خانه‌دار که خودش را با تمام توانایی‌های خود را در خدمت خانواده و رشدش قرار داده است، کجای پرده سینماست؟ اگر قرار

است دختران نوجوانان را ترغیب کنیم زبان هنر را بیاموزند و با موسیقی و کتاب و ادبیات و... ارتباط برقرار کنند، آیا بنا نیست که دست‌کم الگویی را در این پرده نقره‌ای در اختیارشان بگذاریم تا استعدادهای خودشان را بتوانند در دیگری ببینند و به پردازش و رشد آنها بپردازند؟ این اتفاق در سینمای ما نمی‌افتد.

باز هم سطح انتظار را پایین‌تر می‌آوریم؛ به دنبال سینمای الگو هم نمی‌گردیم. تنها به دنبال سینمایی می‌گردیم که راوی بخش بزرگی از جامعه زنان باشد؛ زنانی که در مترو و بی‌آرتی می‌بینیم؛ زنانی که تمام تلاش خود را می‌کنند؛ به سرکار می‌روند؛ بد اخلاقی‌هایی دارند؛ بدجنسی‌هایی دارند؛ خوبی‌های دارند؛ به خانه می‌آیند و غذا درست می‌کنند و با بچه‌هایشان بازی می‌کنند. من مدت‌هاست یک سکانس بازی مادر و فرزند در سینمای ایران ندیده‌ام. من مدت‌هاست یک گفتگوی مادر دختری در سینمای ایران ندیده‌ام. ذهنتان را به فیلم‌های قدیمی‌تر ببرم؛

اینجا بدون من / بهرام توکلی

صابر ابر و نگار جواهریان در این فیلم بازی می‌کنند و فاطمه معتمدآریا نقش مادر را دارد. نگار جواهریان مشکلی در این فیلم



حتی اگر بخواهیم آسیب اجتماعی را نشان دهیم و صدای زنان آسیب دیده باشیم، به عدل و انصاف باید صدای زنان قهرمان و موفق که کم نیستند هم باشیم. جز اینکه فیلم ما توجه جشنواره‌های خارجی را جلب کند و این پتک را بر سر زن ایرانی بکوبد که مظلوم و کور و عقب مانده و بی‌فایده است، باید کارکرد علاج داشته باشد.

اگر من کارگردان سری در جامعه بچرخانم و دوروبر خود را نگاه کنم زنان زیادی می‌بینم که در جایگاه خودشان نقش موثری ایفا می‌کنند؛ چه نقش پرستار دروان کرونا؛ چه نقش رزمنده زمان جنگ؛ چه نقش مادر و ...

هنر نمایاندن چهره واقعی اجتماع، خود علاج است. عرض من همین است که چهره واقعی ایران را نشان نمی‌دهند. ایران پر از زنان اثرگذار و موفق است. رهبر در جدیدترین دیدارشان با فرشته‌های کوچک، کوتاه‌ترین بیانات خود را برای بچه‌ها داشتند. در این فرصت کم و مخاطب خاص و در آن دیدار خاص، رهبر قطعاً خوشه‌چینی کرده است- باتوجه به اینکه خطیب توانایی است- و می‌فرماید: «**دختران**

عزیزم، کشور شما ایران زنان برجسته‌ای دارد.» این نگاه را ما در سینما نمی‌بینیم. وقتی نمی‌بینیم، در آسیب اجتماعی متوقف می‌شویم. اگر آنچه که هست نشان داده شود، قهرمان‌ها خودشان پیدا می‌شوند. چقدر شده که در زندگی مادرمان با عاطفه‌اش بحران‌های روحی ما را حل کند. وقتی در مدرسه و دانشگاه، مشکل و تلخی و اعصاب‌خردی‌ای داشته باشیم، اول از همه شروع می‌کنیم برای مادرمان تعریف کردن. همان سنگ صبور بودن و شنونده بودن را که سنتی‌ترین و بی‌سوادترین مادرهای ایران هم آن را بلدند، در سینمای ایران نمی‌بینیم؛ مادر در سینمای ایران گم شده است. کسی نیست شنونده حرف‌های بچه‌ها باشد. صحنه گفتگوی سازنده نمی‌بینیم.

اگر بخواهیم به فمنیستی‌ترین شکل ممکن نگاه کنیم، باید بگوییم زنان باید درمانگر درد زنان باشند؛ یعنی مردها را کلا کنار بگذاریم و بگوییم زنان برای زنان. کدام زنان؟ زنی که جز آسیب اجتماعی و اعتیاد و تن‌فروشی بر پرده سینما ندیده است کجا می‌خواهد خودش را پیدا کند؟

ویلائی‌ها و دسته دختران

چه غیرتی! چه اثرگذاری درخشانی! چه حس پرافتخار و حماسه‌ای! این حس همان حلقه گمشده است. آن حس افتخار. نه دانش آکادمیک الزامی خاصی می‌خواهد و نه شخصیت بسیار متنفذ و جذاب و نه حضور اجتماعی پررنگ. این همان چیز است که همه مادران ما داشتند. **هزاران زنی که پشت جبهه بودند و در**

۸ سال جنگ تحمیلی توانستند با آن شرایط کشور را مدیریت کنند، این زن‌ها در سینمای ما نیستند. وقتی به سراغ روایت آن زن‌ها می‌رویم، فیلم دسته دختران را می‌سازیم. به نظر من دسته دختران فیلمی رو به عقب است. برای خالق آن از ویلائی‌ها تا دسته دختران فاصله بسیار است. زنانی که در دسته دختران هستند، شهید نمی‌شوند، می‌میرند. زنان در این فیلم هویت زنانه ندارند، عذاب وجدان دارند. جنگ برایشان عرصه پیدا کردن هیجانات عاطفی است. تصویری که از زن‌ها در دسته دختران می‌بینم، باز

دارد؛ معلولیت دارد. تمام فکروذکر مادر این است که چطور روی این معلولیت پا بگذارد تا دختر را شوهر دهد. آینده این دختر در گرو ازدواج اوست. مادر یک مادر سنتی است. ازدواج کارکرد رهایی دختر را دارد. پذیرش وجود ندارد؛ همدلی وجود ندارد؛ مادر در پی نفی معلولیت دختر است. یک صحنه دل‌انگیز در این فیلم هست که دختر با همه دردها و غم‌ها و پس‌زدگی‌ها، روی تختش دراز کشیده است و مادر می‌آید او را در آغوش می‌گیرد و لالایی می‌خواند. انقدر این صحنه نادر است که پس از ۱۰ سال هم آن را به خاطر دارم. **وقتی دنبال یک صحنه مادر دختری می‌گردم باید مراجعه کنم به ۱۰ سال قبل؛ پس چه کار می‌کنیم در این سال‌ها؟**

این نشست از یک جهت برای من جذابیت دارد. **حدود ۱۲۰ روز است که مسئله زنان روی میز ماست. کشور ما دارد به مسئله زنان در دنیا شناخته می‌شود. هنرمندان ما، صاحبان فکر و اندیشه ما درباره مسئله زنان چه کرده‌اند؟ همین خانم‌های سلبریتی که جشنواره فجر را تحریم می‌کنند و در نشست‌های خبری ظاهر نمی‌شوند، چقدر تا حالا به عنوان بازیگر زن، نقش یک زن قهرمان را بازی کرده‌اند؟ چقدر توانسته‌اند ظرفیت زن ایرانی را خوب نشان دهند؟**

جهان با من برقص / سروش صحت

هانیه توسلی را در جهان با من برقص به یاد بیاورید. دوست دارم از هانیه توسلی بپرسم: «میان همه نقش‌هایی که بازی کرده‌ای، جز وفا که برای محمدحسین لطیفی چندین سال پیش در تلویزیون بازیگر کردی، کدام نقش است که در آن نماینده حضور واقعی تو در جامعه است؟ کدامش به واقعیت حضور تو نزدیک‌تر است؟» تصویر به شدت تقلیل یافته است. یک زن بی‌فکر لوس چسبنده زالوصفت که با مردی خیلی بزرگ‌تر از خودش بخاطر پول ازدواج کرده است؛ زنی که رفتارش جلوی بقیه با استهزاء مواجه می‌شود؛ زنی که همه از بالا به پایین نگاهش می‌کنند؛ برای اینکه نمی‌داند چطور و کی حرف بزند و بخندد و چطور رفتار کند. این اتفاق به شکل خیلی مبتذل‌تری در سینمایی که در این دوره می‌بینیم، افتاده است.

زنان واقعی یا دردمندان ساختگی؟

اثر نشان دادن دردها در سینما چیست؟

هنر پست‌مدرن ادعا می‌کند برای علاج دردها باید دردها را نشان داد؛ برای علاج سیاهی باید سیاهی را نشان داد؛ برای رفتن فاضلاب باید در چاه برداشت. من اصلاً با برداشتن در چاه مخالف نیستم؛ منتها دریچه نگاه شما در مسئله آسیب اجتماعی خیلی مهم است. شما فیلم جذابی به نام دارکوب با بازی درخشانی که سیمرغ را برای نقش اول زن به ارمغان می‌آورد، می‌سازی؛ یک زن معتاد آسیب دیده را به نمایش می‌کشی؛ ولی روزهای درخشش او را هم نشان می‌دهی، عرق مادرانه‌اش را هم نشان می‌دهی. نوع پرداختن به مسئله است که نشان می‌دهد تو خواستی صرفاً به سیاه‌نمایی و برداشتن در فاضلاب پردازی یا به دنبال علاج و نشان دادن راهی به مخاطب بودی. در همین عرصه حضور یک زن قهرمان بسیار می‌تواند موثر باشد.



هم تصویر ناقصی است. ادعا نمی‌کنم تمام زنانی که در جبهه بودند، آرمان‌خواه و ایدئولوژیک بودند، اما بسیاری از آنها بودند، یا نیمی از آنها بودند، اصلاً عده‌ای از آنها بودند؛ آن عده کجا هستند؟ باز هم آن عده از الگ سینمای ما ریخته‌اند و زن‌هایی را می‌بینیم که آمده‌اند در جنگ خودکشی کنند چون عذاب وجدان شهادت فرزندانشان آنها را راحت نمی‌گذارد. زن‌هایی را می‌بینیم که به دنبال عشق گمشده می‌گردند و به اسم دفاع خود را به خط مقدم رسانده است. ما تصویری از زنان ناجی نداریم. ما تصویری از این همه زن که در بهزیستی کار می‌کنند نداریم، تصویری از این همه زن پلیس نداریم.

عرق سرد و یاغی

سحر دولت‌شاهی که در این فیلم بازی می‌کند به ظاهر چادری است اما در باطن یک زن دودوزه‌باز اهل غیبت و تهمت و دروغ. یک زن کثیف و به فساد کشیده شده در سیستم. پس به من اجازه بدهید بپرسم چرا چادر بر سرش است؟ وقتی هم چادر بر سر شخصیت فیلمشان می‌کنند به دنبال عقده‌گشایی سیاسی اند نه دنبال شخصیت‌پردازی درست. حرف من به منزله این نیست که همه چادری‌ها عالی و فوق‌العاده هستند ولی وقتی سراغ آن بخش می‌روی و منفی‌ترین و بدترین شخصیت را یک زن محجبه قرار می‌دهی، مشخص است که مسئله‌ات زنان نیستند و مسئله سیاسی است. مشابه همین اتفاق را در سریال یاغی می‌بینیم؛ عمه‌خانم! تنها جایی که مسجد و شعائر در سریال است، بدترین و عجوزه‌ترین و جیغ‌جیغوت‌ترین زن ممکن را می‌بینم که درد جوان اصلاً برایش مهم نیست. پس اجازه دهید بپرسم چرا او را در مسجد می‌بینیم؟

هنر هویت سوز جفا به زن تمدن ساز

عجیب نیست که کشور با ۱۲۰ روز بحران زنان روبه‌روست؛ چون هنر وظیفه‌اش را درست ایفا نکرده؛ به دختر جوان ما هویتی که باید را نبخشیده است. این در حالی است که جهان دارد با کمیک و انیمیشن و سینمای ابرقهرمانی، تمام تلاشش را سر مسئله هویت زن می‌کند. با همان نگاه جنسی و کالانگارانه‌ای که به زن دارد، تمام تلاشش را می‌کند که زن را به اوج نقش‌آفرینی خودش برساند ولی اینجا هنر دارد پتانسیل‌ها را نادیده می‌گیرد و به راحتی از هویت زنانه عبور می‌کند.

تماشای درد اثر بیشتری دارد. اگر یک همایش از زنان موفق ببینیم، حس غرور در ما زنده می‌شود ولی اگر یک زن معتاد گل‌فروش سرچهارراه ببینیم خیلی حس بد بیشتری پیدا می‌کنیم؛ چون مغز ما منفی‌باف است. من به فیلمساز حق می‌دهم اگر درد و آسیب اجتماعی را دیده و دردش آمده و تمایل داشته آن درد را نشان دهد؛ اما مسئله این است که در کمال تاسف جامعه مولف ایران جامعه فکر و اندیشه و پیش‌برنده تعالی نیست. یعنی نگاه نمی‌کند به پازل معنایی کشور که ببیند چه چیزی الان می‌تواند به زن ایرانی کمک کند؟ پس ترجیح می‌دهد زن ایرانی را در قامت قربانی معرفی کند. این همه زن قربانی چقدر ناشی از مشکلات اجتماعی‌اند؟ شما در دوروبر خود چقدر زن قربانی می‌بینید؟ زنی که شوهر مردسالاری دارد که دست‌بزن دارد

و... قطعاً هست، برخی مسائل زنان در ایران بگرنج اند و فقه به شدت نیاز دارد پویاتر باشد تا حقوق زنان را بهتر بدهد. زنان بسیاری را می‌بینیم که هنوز نمی‌توانند حقوق خود را مثل مهریه دریافت کنند. «مهرم حلال جانم آزاد» هنوز روی میز این خاک است. ولی چقدرند؟ در چند مهمانی آنها را می‌بینیم؟ چند نفرشان در کلاس ما هستند؟ آیا واقعا به این فراوانی‌اند؟ بپذیریم که اصرار زیاد بر نمایاندن این زنان در سینما اجحاف در حق زنانی است که دارند با تمام قوا برای خودشان و خانواده‌شان تلاش می‌کنند.

صحبت این نیست که فیلمساز نقش روحانی ایفا کند، دست فیلمساز باید باز باشد تا آنچه می‌خواهد نمایش بدهد؛ اما وقتی برآیند اشتباهی از اجتماع دارند، اتفاقی که الان شاهدش هستیم می‌افتد. وقتی صفحات سلبریتی‌ها را نگاه می‌کنیم، آنچه آنها به عنوان ملت ازش یاد می‌کنند، فقط هم‌کیشان خودشان هستند. خیلی وقت‌ها استوری و پست‌هایشان را می‌بینیم و می‌گوییم: «چی می‌گه مردم؟ مردم که فقط این‌ها نیستند.» یاد گرفتند که خودشان را به همه تعمیم دهند؛ جهان را متوقف در خودشان ببینند. این همان اثری است که پروارکردن جامعه سلبریتی در ایران به آنها بخشیده است.

سینمای اقتباسی، درخشان در معنا

یک چیزی که در ایران ضعفش را داریم و هرجا که به دنبال رفع این ضعف رفته‌ایم درخشان عمل کردیم، سینمای اقتباسی است. برای مثال قصه‌های مجید یکی از بهترین و شیرین‌ترین نمونه‌های سینمای اقتباسی است. چون ادبیات خلاء معنا را برای فیلمساز پر می‌کند. چون صاحبان قلم، صاحبان اندیشه هستند. سینمای اقتباسی می‌تواند ناجی این روزها باشد؛ چون ما در ادبیات ژانر مستندنگاری را داریم و تاریخ شفاهی را داریم که بسیار پتانسیل و ظرفیت خوبی دارد برای خلق قهرمان.

کتاب تنها گریه کن

ببینید یک زن ساده ایرانی چقدر قهرمان است. چقدر چندوجهی است. چقدر موثر و راهگشاست. یک زن در یک خانه، یک خانه کوچک را تبدیل به یک پایگاه اجتماعی کرده است. باری را از دوش اجتماع برداشته است؛ آن هم در سنگین‌ترین بزنگاه اجتماعی که جنگ است. این زن در سینمای ما کجاست؟ چرا به سراغ استفاده از این ظرفیت نمی‌رویم؟ چرا به سراغ کتاب‌های زندگی‌نامه‌های مادران شهدا نمی‌رویم؟ کتاب را خودمان تصور می‌کنیم اما سینما تصویر می‌بخشد به داستان و می‌تواند اثرگذاری بیشتری و به مراتب عمیق‌تری داشته‌باشد. باعث می‌شود نوجوان ما هویت خود را به درستی پیدا کند.

الان با این سینما چه فیلمی را باید به بچه‌هایمان نشان دهیم؟ برای دختران نوجوان چه اثری ساخته‌ایم؟ چه علاجی برای آسیب‌های اجتماعی داشته‌ایم؟ هزاربار فقط از درد گفته‌ایم و به درمان نرسیده‌ایم. چون فیلمساز خودش را صاحب فکر نمی‌بیند؛ چون نمی‌تواند درمانی ارائه دهد؛ چون اصلاً به دنبال ارائه راهکار نیست. صریح بگویم «نون الان تو نشون دادن راهکار نیست» چرا؟ چون نه جشنواره‌های خارجی تو را می‌بینند و نه داخلی‌هایی که



احساس، اولین دودش در چشم مادرها می‌رود.

زن خانه‌دار محجورتر از همیشه

به واسطه شغلم با مادرهای زیادی در ارتباطم. نمی‌توانید تصور کنید چقدر حال مادرها بد است. این سینما و تلویزیون با زن‌های ما چه می‌کند؟ زن‌های ما کاملاً باور کرده‌اند

که من اگر در خانه بمانم و خود را وقف خانواده کنم، یک موجود به‌دردنخورم. حتماً باید بگردم چیزی برای خود پیدا

کنم که خود را نجات دهم، وگرنه افسردگی می‌گیرم. این از کجا آمده‌است؟ ۱- درهم‌شکستن ارزش خانواده‌داری در همین سینما. سینمایی که بچه و بچه‌بزرگ‌کردنش را نشان نمی‌دهد. سینمایی که زن باردار در آن فقط عرق می‌زند. موجودیست که فقط بالا می‌آورد و هیچ کار دیگری نمی‌تواند بکند. من مادر ۲ بچه هستم و تا قبل تولد دو فرزندم کار می‌کردم؛ بسیار هم سرحال و بانشاط. این همه زنی که در بارداری فعال اند کجا هستند؟ کجای این سینما؟

تو چراغ خود بیافروز

کار امروز ما این است که حداقل وقتی با سینمای ایران روبه‌رو می‌شویم، بدانیم که این سینما، مشت نمونه خروار نیست. این را بدانیم و به بقیه بفهمانیم. این سینما یک سینمای کامل و چهره دقیق زن ایرانی نیست. وقتی مطالبه جمعی شکل بگیرد، من فیلمساز که چند میلیارد بودجه و حمایت دارم، می‌فهمم که روح زن ایرانی دیگر آن روحی نیست که من هر آشغالی بسازم نگاه کند و تهش هم تصور کنند زن ایرانی، زن بسیار عاطفی و احساساتی است و زود به غلیان می‌آید و اگر من یک فیلم از آسیب‌ها بسازم، در سالن گریه می‌کند و من هم سوادم را کرده‌ام؛ اجازه ندهیم این‌گونه به ما نگاه کنند. مطالبه خود را بگوییم. حتی اگر صفحه‌بمان ۱۰ دنبال‌کننده دارد، به همان ده نفر بگوییم. تو چراغ خود بیافروز.

وقتی درباره سینمای مادر صحبت می‌کنیم، باید همچنین بدانیم که اصلاً سینمای دوست‌دار مادر نداریم. یک مامان یا باید کسی را داشته‌باشد که فرزندانش را به آنها بسپارد و به سینما برود، یا علی‌رغم حرف همه متخصصان حوزه سواد رسانه برود و با فرزندش فیلم بزرگسال ببیند. اگر می‌خواهی مادر بتواند در سینما حضور پیدا کند باید سینمای دوست‌دار مادر داشته‌باشی ای حاکمیت! باید مهدکودک رایگان تعریف کنی. این مطالبه را من دارم ولی ابزارش نیست اما همین را هم بگوییم. من چطور باید بروم سینما وقتی کسی نیست بچه‌هایم را نگه دارد؟ جشنواره را از دست خواهیم داد. آخر همه می‌رسم فیلم‌ها را ببینم و نقد کنم. باید این مطالبه شکل بگیرد که حاکمیت متوجه شود؛ نگاه دقیق‌تری روی فیلم‌ها و مسئله داشته‌باشد و پرداخت جدی‌تری به حوزه زنان داشته‌باشد و هم مولف و فیلمساز بداند که قرار نیست هر آت‌و‌آشغالی را به خورد ما بدهد.

خیلی همسو با نظام نیستند، به تو اهمیت می‌دهند و نه دیگر برایت بازی می‌کنند. چه بخواهیم چه نخواهیم، با یک سینمای سیاسی طرف هستیم. فیلمسازان صاحب فکر و اندیشه یا به سراغ مسئله زنان نمی‌روند یا انقدر کم و نادر و کوچک می‌روند که باید در هر دهه یک دانه از آنها را پیدا کنیم.

اندیشه و هویت

در مشکل به وجودآمده در این چند وقت، بچه‌ها و نوجوانان ما نیز نقش داشتند. چرا که سلیقه‌ها به خاطر رسانه تغییر کرده‌است. عادت نشستن و کتاب‌خواندن از بین رفته‌است. ذات کتاب نشستن و تعمیق است. همراه یک طمانینه است. بازی و سینما مبنایشان هیجان و ترشح آدرنالین است. ذاتشان سرعت و عمل لحظه‌ای است؛ اما کتاب در ذات فیزیکی خود طمانینه دارد. طمانینه ایجاب میکند که هر چیز و خبری را باور نکنیم و تأمل کنیم. هر چقدر سینما به سمت این طمانینه برود و اقتباسی شود، من خوشحال‌ترم. چراکه ما ادبیات غنی‌ای داریم. دست کم تا وقتی که سینمای ما صاحبان فکر و اندیشه را به خود جذب کند، ما باید به این سمت برویم.

زن امروز به هر اندازه که از ساحت اندیشه فاصله می‌گیرد و وارد فاز هیجان می‌شود، از نسخه‌های قبلی خودش فاصله می‌گیرد. البته باید توجه کرد که الزامات زندگی کنونی

مثل زیستن در عصر فناوری چقدر می‌تواند قابل مقایسه با گذشته باشد اما آنچه لایتغیر است، اندیشه و هویت است. این آن حلقه مفقوده است. یکی از دلایل اصلی آن، نابودشدن پایگاه‌های اجتماعی زنانه است؛ کوچه‌ها و محله‌ها. زن‌ها یک پایگاه اجتماعی داشتند به نام کوچه و همسایه‌ها کنار هم زیست می‌کردند. شناخت و معاشرت و همکاری داشتند. گروه‌های زنانه هم در هویت‌بخشی و هم در رفع مسائل زنان به دست زنان بسیار پویا بودند.

پس عرصه برای زن‌ها باز می‌شد که بتوانند بروز و ظهور بیشتری داشته‌باشند. الان امکانات بیشتری در اختیار است اما همه در خدمت نظام سرمایه‌داری؛ پول بده برای بچه بازی بخر؛ پول بده برای بچه فضای بازی بخر. مسئله دیگری که باید به آن توجه کرد مسئله امنیت و احساس امنیت

است. در روزهای دهه ۶۰ و اوایل دهه ۷۰ دو ساعت هرروز تلویزیون برنامه کودک نشان می‌داد و دوساعت قبل شروع آن، تصویر بچه‌های گمشده پخش می‌شد. یعنی روزی دو ساعت در رسانه ملی کشور، تصویر بچه‌های گمشده نشان داده می‌شد ولی باز هم بچه‌ها در کوچه‌ها بازی می‌کردند و به مدرسه و خرید می‌رفتند و خانواده‌ها آرامش داشتند. اما الان با اینکه امنیت خیلی بیشتر شده، یا حداقل از قبل بیشتر شده، با این همه دوربین شهری، کیوسک پلیس و نیروی انتظامی، کدام یک از ما می‌توانیم بگذاریم دختر ۵ ساله‌مان تنها به خیابان برود؟ آن زمان احساس امنیت بود، اما الان این احساس وجود ندارد و وقتی فقدان این

